



***The Construction of the Identity of the Ideal
Revolutionary Islamic Woman in the Mirror of
Physical Discipline, with Emphasis on the Book Da***

Faranak Jamshidi*

E-mail: faranak.jamshidi@gmail.com

Marzie Atashipoor **

E-mail: Marzie_atashipoor@yahoo.com

Received: 2025/03/12

Revised: 2025/09/24

Accepted: 2025/09/30

Doi: 10.22034/RJNSQ.2025.511510.1675

Abstract

The authors of this article have tried to focus on one of the most prominent books in the field of war/sacred defense literature called *Da* (memoirs of a seventeen-year-old girl about the aggressive invasion of Iraq into Iran and the occupation of Khorramshahr), above all on the bodies of the dead Iranians (including women) and man, old, young, minor, and baby), to be concentrated on the Iraqi airstrikes and to show the role of these bodies in the emergence and gradual identification of the model of the desired woman or the ideal woman of the Islamic Revolution. For this purpose, by applying Foucault's body discipline theory, they have analyzed why and how the physical characteristics of such a woman slowly distance themselves from the characteristics known to women, and a transsexual woman emerges, who embodies the concept of the Shia Muslim jihadist. This finding, in its heart, leads the reader to another important finding, during which the reader finds out why and how the emergence of the Shia Muslim Jihadist is the result of the reconciliation of three traditional, revolutionary and modern discourses with each other.

Keywords: Embodiment, Sociology of the Body, Physical Discipline, Foucault, Ideal Revolutionary Islamic Woman, Book *Da*.

* M.A. in Sociology, Al-Zahra University, Tehran, Iran (Corresponding Author).

** Ph.D. in Persian Language and Literature, Research Institute of Islamic Culture and Thought, Tehran, Iran.

روایت سوژه‌شدگی زن تراز انقلاب اسلامی در آئینه‌ی انضباط بدنی، با تأکید بر کتاب *د*

نوع مقاله: پژوهشی

فرانک جمشیدی*

E-mail: faranak.jamshidi@gmail.com

مرضیه آتشی‌پور**

E-mail: Marzie_atashipoor@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۷/۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۷/۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۲۲

چکیده

مؤلفان این مقاله کوشیده‌اند با پرداختن به یکی از کتاب‌های بسیار مطرح در حوزه‌ی ادبیات جنگ/ دفاع مقدس به نام *د* (خاطرات یک دختر هفده‌ساله از هجوم متجاوزانه‌ی عراق به ایران و اشغال خرمشهر)، بیش از هر چیز بر بدن‌های کشته‌شدگان ایرانی (اعم از زن و مرد و پیر و جوان و خردسال و نوزاد)، طی حملات هوایی عراق متمرکز شوند و نقش این بدن‌ها را در برآمدن و تشخیص‌یافتگی تدریجی الگوی زن مطلوب یا زن تراز انقلاب اسلامی نشان دهند. به این منظور، با به‌کارگیری نظریه‌ی انضباط بدنی فوکو، تحلیل کرده‌اند که چرا و چگونه ویژگی‌های بدنی چنین زنی آهسته‌آهسته از ویژگی‌های شناخته‌شده برای زنان فاصله می‌گیرد و زنی فراجنسیتی ظهور می‌کند که تجسم مفهوم جهادگر مسلمان شیعی است. این یافته در بطن خود، خواننده را به یافته‌ی مهم دیگری سوق می‌دهد که طی آن، خواننده درمی‌یابد چرا و چگونه ظهور و بروز جهادگر مسلمان شیعی نتیجه‌ی مصالحه‌ی سه‌گفتمان سنتی و انقلابی و مدرن با یکدیگر است.

کلیدواژه‌ها: بدنمندی، جامعه‌شناسی بدن، انضباط بدنی، فوکو، زن تراز انقلاب اسلامی، کتاب *د*.

* دانش‌آموخته دوره کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه الزهرا (س)، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
** دانش‌آموخته دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه و بیان مسئله

امروز سخن گفتن از اینکه چرا بایسته است از طریق مطالعات فرهنگی بدن، به شرح و تحلیل کنش‌های جسمانی در متن فرهنگی و اجتماعی پرداخت و چگونه می‌توان رفتارهای بدنی را به‌مثابه سازه‌ای زبانی، گفتمانی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی تلقی کرد، چندان نیاز به بحث‌های درازدامن ندارد. وجود شمار چشمگیری از پژوهش‌های انجام و اجرا شده در این‌باره، حاکی از شناخته‌شدگی این حوزه‌ی مطالعاتی است. باوجوداین، نمی‌توان چند فقدان ذیل را انکار کرد:

نخست، موضوع‌شناسی‌های معطوف به بدن که در حال حاضر به اقتضای شرایط تاریخی در حال گذار جامعه‌ی ایران و تنوع و پویایی فرهنگی و نوبه‌نوشدگی مداوم آن، نه فقط گستره‌ی وسیعی از این موضوعات قابل‌شناسایی است که مجال مناسبی نیز برای پرداختن به آن‌ها پدید آمده است؛ مشروط به تبدیل موضوع‌شناسی‌ها به مسئله‌های پژوهشی، آن‌سان که بتوان میان آن‌ها و واقعیت فعلی ایران ارتباط وثیق و معنادار مشاهده کرد.

دوم، مفهوم‌سازی‌های پیچیده و متنوع در حوزه‌ی بدن؛ زیرا چنانچه بخواهیم از رویکردهای فرهنگی برای مطالعه‌ی چرایی و چگونگی تاریخ‌مندی و متن‌شدگی بدن در ایران بهره بگیریم، ناگزیر از برساخت مفاهیم جدید هستیم؛ اقدامی که دایره‌ی واژگان و اصطلاحات تخصصی - بومی این حوزه را وسعت خواهد بخشید.

سوم، ایده‌پردازی‌های نظری در خصوص مسئله‌های شناسایی‌شده و متناسب با وضعیتی که امروز مقوله‌ای به نام «بدن» (اعم از بدن زن و مرد)، در ایران آن را تجربه می‌کند و می‌تواند بدن را به‌مثابه مکانی برای مطالعه‌ی «نوع» و «میزان» و «وسعت» تغییرات اجتماعی، بررسی فرهنگ عمومی و ارزش‌ها و شیوه‌ی زندگی مردم در این کشور و مهم‌تر از این‌ها، نمایان‌سازی ارتباط قدرت و انضباط اجتماعی قرار دهد. چهارم، ابزارهای پژوهشی که باید بتوانند به کار بررسی مسئله‌ها و پژوهش‌پذیرکردن مفاهیم ساخته‌شده بیایند و در خدمت مستقیم ایده‌های نظری پیشنهادی در حوزه‌ی بدن باشند.

با نظرداشت چهار فقدان نظری یادشده، در مقاله‌ی حاضر کوشیده‌ایم سنت گفتمانی فوکو را (در خصوص نشان‌دادن قدرت و انضباط اجتماعی و چگونگی اعمال آن از طریق بدن‌ها) به کار گیریم تا با درافکندن بحثی درباره‌ی چگونگی سوژه‌شدگی زنان بعد از انقلاب اسلامی و جنگ هشت‌ساله با عراق و تعامل آن‌ها با قدرت، بدن زنان را به‌مثابه نقطه ثقلی برای بررسی منازعات گفتمانی و عرصه‌ای برای اعمال سیاست‌های

فرهنگی و شناسایی گفتمان‌های مهم برسازنده‌ی هویت اجتماعی زنان در ایرانِ پسا‌جنگ قرار دهیم. به این منظور، به کتاب *دا* به‌عنوان کانونی اصلی برای برشماری مصادیق و شواهد بحث، معطوف و متمرکز شده‌ایم.

پرسش اصلی ما در مقاله‌ی حاضر این است که گفتمان انقلاب اسلامی، که خود ملهم از گفتمان دینی - شیعی - انقلابی است، کدام سوژه‌ی زن را به‌عنوان سوژه‌ی مطلوب خود برمی‌گزیند، متمایزش می‌کند و برمی‌کشد و این سوژه را چگونه از طریق بدنمندی، رام و منضبط می‌سازد و این بدن مطیع و منقاد چگونه واسطه‌ی فهم راوی از واقعه‌ی جنگ و توصیف آن در قالب خاطرات می‌شود؟

بدیهی است ما با اتکا به پرسش پیش‌گفته، در بررسی کتاب *دا* می‌خواهیم بدانیم گفتمان انقلاب اسلامی - که گفتمان دفاع مقدس، برآمده و برجوشیده از آن است - چگونه از طریق اعمال انضباط بدنی، سوژه‌ی راوی را در مقام زن تراز انقلاب اسلامی در روندی کند و ناآشکار بر ساخته است؟ به‌بیان دیگر، انضباط بدنی در کتاب *دا* به سوژه‌شدگی چه نوع زنی انجامیده و زن سوژه‌شده را مطیع و منقاد چه عرصه‌ها و روایت‌هایی کرده است؟

ما با تمرکز بر مفهوم بدنمندی می‌خواهیم بدانیم اولاً، بدن چگونه به زن سوژه‌شده کمک کرده تا هویت خویش را بازشناسد و بازشناساند و ثانیاً، چگونه او را یاری داده تا در هرم قدرت مربوط به گفتمان یادشده، خودش را بالا بکشد و کاری کند که دیده شود، برجسته گردد و به حساب بیاید؟ به کوتاه سخن، چگونه او را از حاشیه به مرکز قدرت حرکت داده است؟ همچنین، با تأکید بر گفتمان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، می‌خواهیم بدانیم گفتمان دفاعی چگونه به‌رغم اعمال نوعی انضباط بدنی سفت و سخت، این فرصت را برای زنان فراهم آورده که خودی نشان دهند و به دید بیایند؟

در مقاله‌ی پیش‌رو می‌خواهیم این ادعای پژوهشی را به اشتراک بگذاریم که گفتمان انقلاب اسلامی اندکی پس از وقوع در قالب گفتمان جهادی - دفاعی و پس از اتمام جنگ در قالب گفتمان پایداری یا مقاومت، زنانی را به‌عنوان زنان تراز این گفتمان، سوژه‌ی خود می‌کند که به نوع خاصی از نظم بدنی تن داده‌اند؛ نظمی که آن‌ها را ذیل زن مجاهد مسلمان صورت‌بندی و به زنانی فراجنسیتی تبدیل می‌کند.

بحث نظری

ملاحظه‌ی نخست، نقش بدن، به‌ویژه در ادیان توحیدی، در انجام و اجرای عبادات و مناسک مذهبی و شعائر دینی.

ملاحظه‌ی دوم، نقش بدن در جهاد و به اقتضای این مقاله و کتابی که بر آن تمرکز کرده‌ایم یعنی *دا*، در دفاع مقدس.

ملاحظه‌ی سوم، بدن به‌عنوان نقطه‌ای برای نشان‌دادن اوج سازگاری دین و تحول مبتنی بر اندیشه‌های دینی در ایران پس‌انقلاب، به‌ویژه بدن زنان که در جریان وقوع انقلاب و جنگ بیش از هر چیز به سازه‌ای زبانی، گفتمانی، اجتماعی و فرهنگی تبدیل شد، چندان که می‌توان از ظهور و بروز بدن‌های دینی - انقلابی - سیاسی سخن گفت؛ بدنی که به لحاظ معنایی به‌تدریج در مفهوم «بدن مجاهد» قابل تلخیص یا فشرده‌سازی است و به‌تنهایی حاصل نوعی تبیین اجتماعی - فرهنگی از مفهوم جهاد یا جنگ دفاعی است.

ملاحظه‌ی چهارم، نقش باورهای دینی اولاً، در مشاهده و ثبت و ضبط همه‌ی آنچه طی وقوع یک حادثه، در قالب حرکات و رفتارها و ژست‌های بدنی، از بدن‌ها سر زده یا صادر گردیده یا درباره‌ی موقعیت‌های قرارگیری بدن‌ها در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون گفته و نوشته شده است؛ ثانیاً، در معنادهی به بدن‌ها و رفتارها و حرکات و ژست‌های بدنی و کدسازی از آن‌ها برای انتقال پیام‌های دینی یا دلالت‌مند کردن آن‌ها به لحاظ دینی در تعاملات اجتماعی؛ ثالثاً، در جهت‌دهی و طراحی کلی حافظه‌ی فرهنگی تاریخی درباره‌ی آن بدن‌ها و حرکات و رفتارها و ژست‌ها.

مبانی نظری

راه‌گشودن از میان انبوه و انباشت مطالب نظری مربوط به حوزه‌ی زنان و بدنمندی و بهره‌گیری از آن‌ها در ترسیم مهندسی نظری بحث حاضر نیازمند نشان‌دادن ربط نظری‌ای است که میان کلیدواژه‌های موجود در عنوان مقاله و نیز پرسش اصلی می‌توان باز یافت: بدن / بدنمندی، دین و گفتمان دینی، زن سوژه‌شده، زن تراز.

منظر ما در نگاه به بدن در مقاله‌ی حاضر، نه امری فقط زیستی، بلکه «مقوله‌ای اجتماعی - فرهنگی» و «ابزار تجلی هویت» است (جهان‌پرور و عشایری، ۱۴۰۰: ۵۰). این دو به نقل از گیلمن (۲۰۰۰: ۸۷)، بدن را کالایی دانسته‌اند که در انطباق با علایق جدید و منابع بزرگ‌تر، این قابلیت را دارد که به‌طور پیوسته بهبود و اصلاح شود (جهان‌پرور و عشایری، ۱۴۰۰: ۵۰). سخن بالا نشان می‌دهد که ما در این نوشتار، از «بدن طبیعی» فاصله گرفته و به‌جای آن بر «بدن اجتماعی» و برساخت آن (آزاد ارمکی و چاوشیان، ۱۳۸۱) تمرکز کرده‌ایم تا همان‌طور که ابادری و حمیدی در مقاله‌ی «جامعه‌شناسی بدن و پاره‌ای مناقشات» (۱۳۸۷) به‌تفصیل به آن پرداخته‌اند، نشان دهیم بدن، افزون (بر) و مهم‌تر از واقعیت

جسمانی، دارای واقعیتی اجتماعی و فرهنگی است؛ واقعیتی که هم در شکل‌گیری فهم افراد از معنای بدنشان نقش دارد، هم در ادراکی که آن‌ها از مفهوم «خود» و «دیگری» و تعامل با جهان پیرامون پیدا می‌کنند.^(۱)

توجه و تأکید ما در این مقاله به بدن زنان و اهمیت توجه به مطالعات بدنمندی و زنان، از حیث نقش این‌گونه مطالعات در نشان‌دادن چگونگی سوژه‌شدگی زنان از طریق انضباط بدنی است. با وجود این، نمی‌توان انکار کرد که این توجه و تأکید، خواه‌ناخواه مرزهای مشترکی بین دغدغه‌های ما و دغدغه‌های حوزه‌ی مدیریت بدن ایجاد خواهد کرد؛ حوزه‌ای که منظور از آن، چگونگی نظم‌بخشیدن به بدن به‌عنوان پدیده‌ای فرهنگی است. اغلب تحقیقات صورت‌گرفته در حوزه‌ی مدیریت بدن، متضمن تلاش برای تبیین چرایی و چگونگی علاقه‌ی تجاری به نمایش و آرایش بدن در جامعه‌ی مصرفی مدرن است و هدفش به‌طور عمده، ایجاد جذابیت جسمانی از طریق تأمین سلامتی و تندرستی و به‌تبع آن، کسب منزلت اجتماعی است. شاید بتوان برای این سمت‌وسوگیری مطالعات حوزه‌ی مذکور، دست‌کم، سه دلیل برشمرد: اول اینکه جامعه‌ی مصرفی مدرن، به تعبیر ترنر در کتاب *بدن و جامعه* (۱۹۹۶)، در پی بصری‌شدن معیارهای زیبایی و تجسم چرخش به سمت جامعه‌ی جسمانی است؛ دوم اینکه بنا به ایده‌ی نظری ذکایی در کتاب *جامعه‌شناسی جوانان* (۱۳۸۷)، هرچه بدن به تصاویر آرمانی جوانی و سلامتی و زیبایی نزدیک‌تر باشد، ارزش مبادله‌ای آن افزایش می‌یابد و دارای منزلت اجتماعی بالاتری می‌شود؛ سوم، به اعتبار استدلال جنکینز در کتاب *هویت اجتماعی* (۱۳۸۱)، بدن نمادی از خود است یا به تعبیری، بدن در دنیای تعاملات کنونی به محملی برای کسب هویت تبدیل شده است.

وجه فارق تلاش نظری ما در مقاله‌ی پیش‌رو با آنچه ذیل مدیریت بدن تاکنون نوشته شده،^(۲) در تمرکز ما بر نوعی خاص از اعمال انضباط بدنی است که زنان را به سوژه‌هایی فراجنسیتی ذیل عنوان مجاهدان مبارز مبدل می‌سازد. لازمه‌ی این تمرکز، به لحاظ نظری، این است که ما بدن را به‌مثابه یک متن در نظر بگیریم که ارزش‌ها و دغدغه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به‌خوبی در آن تجلی عینی می‌یابد؛ چندان‌که می‌تواند یک فرهنگ یا سیاست یا ایدئولوژی خاص را بازنمایی کند و به مکانی برای شیوه‌های رفتاری و اعمال دلالت‌کننده‌ی جامعه تبدیل شود. از اینجا به بعد است که بدن در مقام بخشی از یک پیکره‌ی اجتماعی، حتی درک افراد را از بدن فیزیکی‌شان مقید می‌سازد.

با توضیح بالا، دغدغه‌ی ما ذیل دغدغه‌هایی جای می‌گیرد که حوزه‌ی جامعه‌شناسی بدن با آن‌ها تعریف یا شناخته می‌شود و ما نیاز داشتیم برای اینکه ربط نظری خود را با این حوزه گم نکنیم، مسئله‌ی خودمان را از دریچه‌ی دغدغه‌های حوزه‌ی یادشده ببینیم.



به این منظور موفق شدیم حوزه‌ی جامعه‌شناسی بدن را به پنج پرسش اصلی تقسیم کنیم که به‌نوعی بیانگر پرسش‌های خود ما نیز در مقاله‌ی حاضر است: الف) نظام‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی متعدد چگونه ردّ نشان گفتمان‌های خود را بر بدن‌ها باقی می‌گذارند و آن‌ها را به زمینه‌ی اصلی برای فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی خود تبدیل می‌کنند؟ ب) بدن چگونه تغییرات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی را بازنمایی می‌کند؟ ج) افراد چگونه بدن‌های خود را تجربه می‌کنند؟ د) کدام معانی فرهنگی، بدن و فرهنگ را به هم پیوند می‌دهد؟ ه) آیا می‌توان بدن را در نتیجه‌ی نفوذ گفتمان‌های متعدد بر بدن، تاریخ‌مند و دارای تاریخ دانست؟

از طریق طرح پنج پرسش ذکرشده کوشیده‌ایم مسیر نظری ارتباط بدن با تاریخ فرهنگی و در نتیجه، استقلال تدریجی تاریخ فرهنگی بدن را نشان دهیم؛ تاریخی که به بررسی ماهیت فرهنگی و اجتماعی و سیاسی جسمانیت بدن و چگونگی نمایش فرهنگی و اجتماعی و سیاسی بدن می‌پردازد و به گفته‌ی احمدزاده (۱۳۹۹: ۲)، «کش‌های جسمانی» را «در متن اجتماعی و فرهنگی» تحلیل و مقایسه می‌کند تا تعامل پیچیده‌ی بدن و جامعه و فرهنگ و سیاست را نشان دهد.

نگاهی به کتاب *د/ با رویکرد تاریخ فرهنگی*

کتاب *د/ با رویکرد تاریخ فرهنگی*، یک تاریخ توصیفی است مشتمل بر مجموعه خاطرات یک دختر هفده‌ساله از آنچه طی سی‌وسه روز اشغال خرمشهر در این شهر گذشته است. این تاریخ، بیانگر شیوه‌ی فهم‌شدگی واقعه از سوی کسی است که وقایع را مشاهده کرده و زیسته یا به دیگر سخن، بیانگر شیوه‌ی تبدیل خاطرات به یک روش و ابزار برای تحلیل و شناخت فرهنگ است.

این کتاب، بی‌آنکه راوی و نویسنده‌اش اراده کرده باشند، مجهز به سه استراتژی مهم در تاریخ فرهنگی است که ما آن‌ها را از مقاله‌ی احمدزاده (۱۳۹۹: ۱۱) استنباط کرده‌ایم: «تحدید موضوع به دوران معاصر»، «استناد به داده‌های تاریخ شفاهی» و «مطالعه‌ی تاریخ و فرهنگ با یکدیگر و در تعامل با هم»؛ سه استراتژی‌ای که در کنار هم چهار کارکرد را ایفا می‌کنند: «بازسازی و کشف زوایای پنهان در ورای هر رخداد تاریخی و فرهنگی»، «شناسایی فرهنگ مردم پایین و تجربیات آنان در زندگی روزمره و حتی فرهنگ عامه‌پسند»، «نگرش (به) و تحلیل فرهنگی از رخدادها» و درنهایت، «خلق یک معرفت دقیق و جزئی‌تر» (همان).

«[لیلا] خیلی گرفته و ناراحت بود. می‌دانستم هم خسته است، هم گرسنه. یقین داشتم کار غسل‌خانه و دیدن اجساد متلاشی و درب و داغان بیشتر از هر چیز دیگری روی ذهن او که شانزده سال بیشتر نداشت اثر گذاشته است. آخر فقط جراحی و زخم بدن‌ها نبود. بحث شکسته‌شدن حریم و حجب و حیا هم مسئله‌ی جدی بود که مرا تحت فشار قرار می‌داد. خیلی ناراحت می‌شدم که لیلا بعضی از آن صحنه‌ها را ببیند یا اصلاً آنجا باشد. ...» (ص ۱۱۴).

گذشته از آنچه در بالا آمده، در لابه‌لای فصول این کتاب، راوی به اقتضای آنکه از حملات متجاوزانه‌ی عراق و آنچه این حملات با بدن‌ها کرده‌اند روایت‌های دقیقی به‌دست می‌دهد، درباره‌ی خدمات کادر درمان نیز مطالب فراوانی در اختیار می‌گذارد. ولی واقعیت این است که در این قسمت از خاطرات راوی، دستکاری و مداخله و نظارت پزشکی بر بدن‌ها یا به تعبیر اخلاصی و همکاران (۱۳۹۸: ۲)، «نگاه خیره‌ی پزشکی»، عرصه‌ای وسیع برای محقق‌شدن می‌یابد و وجود نگاه خیره، همان‌طور که بهرامی برومند (۱۴۰۰: ۲۱) نوشته است، یعنی وجود «روابط قدرت»؛ روابطی که بدن را قابل مشاهده و دسترسی می‌کند.

افزون بر این‌ها، مواردی که راوی از چگونگی رشد و بالش خود تحت تربیت و انضباط بدنی - دینی پدر و مادرش خاطراتی نقل می‌کند تا آن هنگام که از فعالیت‌هایش طی به ثمر نشستن و پیروزی انقلاب اسلامی می‌گوید و سرانجام به خاطرات دوره‌ی اشغال خرمشهر می‌رسد، می‌توان استنباط کرد چگونه در روندی آهسته و ناآشکار، بدن زن تراز انقلاب اسلامی، به‌عنوان کلیتی به‌هم‌پیوسته و نظامی از نشانگان و رمزگان، در درون بافت فرهنگی - اجتماعی خاص خود شکل می‌گیرد و به زن تراز انقلاب اسلامی هستی می‌بخشد.

با عنایت به آنچه درباره‌ی تسلط پارادایم شرم و حیا و زنجیره‌ی مفاهیم وابسته به آن در کتاب *د* بیان کردیم، به‌علاوه‌ی دینی‌بودن نظام سیاسی در ایران و ابتدای ساختارهای قانونی آن بر اصول شریعت و فقه اسلامی، همان‌طور که اخلاصی و همکاران (۱۳۹۸: ۴) نیز به آن اشاره کرده‌اند و ردّ‌نشان آن در این کتاب نیز کاملاً عیان است، می‌توان ادعا کرد *د* اثری است که در آن، بدن و چگونگی مدیریت بدن و سوژه‌شدگی بدن زن مسلمان مدافع مجاهد فی سبیل‌الله حقیقتاً یک مسئله است. از دریچه‌ی این مسئله، ما مجال می‌یابیم دو پرسش عمده را در میان بگذاریم که در طرح آن‌ها از پرسش جواهری (۱۳۸۷: ۴۱-۴۰) در مقاله‌ی «بدن و دلالت‌های اجتماعی فرهنگی آن» به نفع بحث خویش الهام گرفته‌ایم: (۱) کنش‌های اجتماعی چنین زنی



چگونه «از مجرای جسمانیت وی تکوین می‌یابد، متجلی می‌شود و سرایت می‌کند» تا سرانجام به برسازی بدن اجتماعی وی بینجامد؟ (۲) «مرزبندی و صورت‌بندی» این بدن اجتماعی چگونه خودش را «با معانی فرهنگی» زن مسلمان مدافع مجاهد فی سبیل الله «منطبق» می‌کند، چندان‌که بدن به «محمل بروز معیارهای اجتماعی» مربوط به مفهوم یادشده تبدیل شود و مطالبات اجتماعی این دسته از زنان را طرح نماید؟

پرسش پیشین درخصوص بدنمندی، پرسشی است که در سایه‌افکنی ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی بر سر چنین زنانی، تاکنون میدان گسترده‌ای برای طرح و بررسی نیافته، حال آنکه هر یک از اجزای بدن، دلالت‌های معنایی خاص خودش را داراست. بحث بدن‌ها در کتاب *د/ و به‌نوعی*، تجسّدیافتگی در این کتاب، از حیثی دیگر نیز بسیار حائز اهمیت است و آن، به نقل از جواهری (۱۳۸۷: ۵۷)، ناظر است به اینکه بدن‌ها یک «میدان روش‌شناسانه» محسوب می‌شوند که با مطالعه‌ی آن‌ها می‌توان دریافت «تجربه‌ی ادراکی» آن‌ها از جهان جنگ و «شیوه‌ی حضور و درگیرشدنشان» با جهان جنگ چگونه بوده است. تلقی بدن به‌مثابه یک میدان روش‌شناسانه، در نگاه به کتاب *د/*، نظر ترنر را درخصوص «دو قلمرو درونی و بیرونی بدن» تأیید می‌کند (جواهری، ۱۳۸۷: ۵۸)؛ «وجه بیرونی بدن» در این کتاب بیانگر «چگونگی ظهور بدن‌ها در فضاها‌ی اجتماعی و حامل شخصیت و هویت افراد» است و وجه درونی، «به پرهیز و خویش‌تن‌داری و کنترل امیال و تمناها و نیازها به نفع سازمان اجتماعی و تثبیت نظم جامعه» (۱۳۸۷: ۵۸) اشاره دارد. در کتاب *د/* مصادیق فراوانی می‌توان یافت که نشان می‌دهند چگونه راوی با توصیف بدن‌ها و چگونگی تنظیم بدن‌ها، خود را از دیگری‌ها و دیگری‌ها را از هم متمایز می‌سازد. همچنین، شواهد پرشماری از اینکه در این کتاب، «بدن، ماهیتی پیوسته در حال شدن است» یا «پروژه‌ای است که باید آن را همچون بخشی از هویت فردی تکمیل کرد» (شیلینگ، به نقل از جواهری، ۱۳۸۷: ۶۰) و از این رو، «در موقعیتی پایان‌ناپذیر قرار دارد» قابل مشاهده است.

نگاهی به کتاب *د/* از منظر چگونگی سوژه‌شدگی زن تراز انقلاب اسلامی

با بررسی کتاب *د/* می‌توان دریافت سوژه‌شدگی زن تراز انقلاب اسلامی اساساً در پارادایمی به نام دیگربودگی و تفاوت (که به دنبال خود تمایز را نیز می‌آورد)، شکل می‌گیرد؛ درواقع، «دیگری» زن پویای انقلابی مسئول معقول، زن سنتی متشرع متدین ایستا و گاه نامعقول است که به خود و در خود جسارت سربرزگی‌ها و سرگرانی‌های انقلابی‌گری و ایستادن مقابل مردان را نمی‌دهد و نمی‌بیند.

داعیه‌ی ما این است که در کتاب *د*، عاملی به نام «بدن‌های مرده (جنازه‌ها) به‌صورت نمادین، نقش بسزایی در سوژه‌شدگی زن تراز انقلاب اسلامی دارد.

در کتاب *د* می‌توان هفت نکته‌ی درنگ‌کردنی به شرح ذیل در بدن‌های مرده بازجست: نخست اینکه جنازه‌ها در روندی آهسته و ناآشکار، موجب بدیهی‌شدگی تفاوت و تمایز راوی نزد همگان می‌شوند:

«... وقتی ماشین نگه داشت، دیدم همسایه‌ها همه دور هم جمع‌اند. از ماشین که پیاده شدم ... همه دورم را گرفتند. ... به‌نظر می‌رسید می‌دانند من از کجا می‌آیم ... عمو غلامی ... گفت: ... تو روی همه‌ی ما رو سفید کردی. آفرین به تو برادرزاده‌ی شیرزنم. ... زن عمو غلامی گفت: من که یه دقیقه هم طاقت نمی‌بارم. آگه پام رو بذارم اونجا در جا سکنه می‌کنم. والله خوبه تو با این سن و سالت طاقت آوردی! ننه رضا هم گفت: آره، تو باعث افتخار مایی ...» (صص ۱۲۱-۱۲۰).

دوم اینکه، جنازه‌ها به‌تدریج موجب تفاوت و تمایز راوی در سایر زمینه‌ها می‌شوند، از جمله تفاوت راوی از حیث تحمل گرسنگی و بی‌خوابی و حتی محل عنایات خاص واقع‌شدن از سوی شهدا:

«... نه دل‌ودماغ غذاخوردن داشتم، نه چیزی برای خوردن پیدا می‌شد. گاه غسل‌ها از توی کمد ... بیسکوییتی درمی‌آوردند و می‌خوردند. به من هم تعارف می‌کردند و می‌گفتند بخور. می‌گفتم نه ... صحنه‌ی جنازه‌هایی که موج انفجار ... آن‌ها را به هم پیچانده، چشم‌هایشان را بیرون آورده و حنجره‌هایشان را پاره کرده بود، جلوی چشمانم می‌آمد» (ص ۱۲۲).

«توی آن فضای نیمه‌تاریک، همگی [غسال‌ها] باشتها نان و پیاز و سیب‌زمینی لقمه می‌گرفتند و می‌خوردند. وقتی دیدند من دست به غذا نمی‌برم هی اصرار کردند بخور. می‌گفتم نه ممنون» (ص ۱۳۱).

«دم‌دمای صبح خوابم برد و با صدای اذان ... از جا پریدم ... تمام استخوان‌هایم درد می‌کرد. ... زینب خانم گفت: الهی بمیرم مادر، تو اصلاً نخوابیدی. ... ما تخت خوابیدیم، باز تنمون کوفته است ... جه برسه به تو» (ص ۱۴۰).

«... [دخترها] حرف‌هایم را شنیدند و دل‌داری‌ام دادند و گفتند: نگران نباش، درست می‌شه. ... تو داری زحمت خودت رو می‌کشی. خوش به سعادتت! این شهدا شفیع تو می‌شن. ما چی؟ دلمون خوشه اینجا داریم کار می‌کنیم. کاش ما هم شجاعت تو رو داشتیم» (ص ۱۵۱).



سوم اینکه جنازه‌ها به یکی از ابعاد مهم زن تراز انقلاب اسلامی که همانا مسئولیت‌پذیری است جان می‌بخشند. برای مثال، سیده زهرا تنها کسی است که بعد از حملات موشکی عراق، با نگرانی تمام در فکر محافظت از جنازه‌های شهدا است و به این منظور، با همه‌ی افرادی که تصور می‌کند آن‌ها می‌توانند در این زمینه خدمتی ارائه بدهند ولی مسامحه و تساهل می‌کنند، درگیر می‌شود:

«از خواب پریدم. دیگه خوابم نبرد. [زینب] گفت: بگیر دراز بکش خوابت بیره. گفتم: نمی‌تونم بخوابم. ... سگ‌ها داره صداشون نزدیک می‌شه. اگه حمله کنن چی کار کنیم با این جنازه‌ها؟ ... برای اینکه در صورت بروز خطر وسیله‌ای برای مبارزه داشته باشم، به شاخه یکی از درخت‌ها دست زدم. ... به زحمت شاخه را پیچاندم. ... شاخ و برگ‌های اضافی‌اش را جدا کردم. شاخه را مثل چماقی در دست گرفتم و ... دوروبر شهدا به گشت‌زنی ادامه دادم» (ص ۱۳۵ و ۱۳۷).

«... گفتم: مگه من دیروز نیومدم اینجا گفتم برای جنت‌آباد نیرو نیاز؟ خب کو نیرویی که فرستادید؟ ... مرد حسابی! وقتی نمی‌تونی چرا قول می‌دی؟ ... حالا ... باید هر طور شده یا نیرو یا اسلحه جور کنی. گفت: به من چه؟ مگه من اینجا تعهد دادم؟ گفتم: ... من هم به کسی تعهد ندادم تو جنت‌آباد بمونم، ولی احساس وظیفه کردم. ... شما هم باید وظیفه‌ات رو به‌خوبی انجام بدی. ... به فکری بکنید برای جنت‌آباد. اونجا هم نیرو می‌خواد. ... نه کسی به فکر غذای [غسال‌هاست]، نه نیرو می‌یاد کمک. شب‌ها که سگ‌ها حمله می‌کنن، اسلحه‌ای نیست از خودمون دفاع کنیم. ... فردا که سگ‌ها حمله کردن به جنازه‌ها یا یکی از جنازه‌ها رو بردن، اون وقت اونجا صاحب پیدا می‌کنه» (صص ۱۴۲-۱۴۱).

چهارم اینکه جنازه‌ها به تدریج برتری و تفوق مردانه را درهم می‌شکنند یا دست‌کم، آن را به نفع زنان کم‌رنگ می‌کنند:

«از پل زیاد فاصله نگرفته بودیم ... که پاسداری ژ-سه به دست با عصبانیت خودش را به ما رساند و فریاد کشید که برای چی تیراندازی می‌کنید. حسین و عبدالله گفتند: می‌خوایم راه رو باز کنیم. ... شهید داریم. پاسدار جواب داد: دارید که دارید، باید صبر کنید. ... بلند شدم و با عصبانیت گفتم: ... ما باید شهدا رو زودتر برسونیم. ... اینا سه روزه که موندن. زیر آفتاب هم بمونن متلاشی می‌شن. ... پاسدار آمد جلو. وقتی چشمش به کفن‌های خون‌آلود شهدا و خونی که از زیر جنازه‌ها جاری بود افتاد، جا خورد. شروع کرد به عذرخواهی و خودش دست به کار شد تا راه را باز کند» (ص ۱۸۱).

پنجم اینکه وجود یک رابطه‌ی تنگاتنگ تعاملی میان جنازه‌ها و راوی، در عین اینکه

موجب خیره‌شدن نگاه دیگران به راوی و برآمدن وی به‌عنوان زن تراز انقلاب اسلامی است، جنازه‌ها را نیز در معرض نگاه خیره‌ی دیگری‌ها قرار می‌دهد و آهسته‌آهسته آن‌ها را در رأس مسئله‌های جنگ در خرمشهر می‌نشانند:

«... فکر می‌کردم [آنجا] رها شده و من هرطور شده باید دیگران را متقاعد کنم به جنت‌آباد و شهدا اهمیت بدهند. خودم هم خسته شده بودم. ... می‌رفتم مسجد، نتیجه نمی‌گرفتم، می‌آمدم. دوباره عصبی می‌شدم و می‌رفتم. ... خودم هم می‌فهمیدم حرف‌های تکراری می‌زنم. ... با هرکس حرف می‌زدم می‌گفت برو به فلان آقا یا فلان حاج آقا [بگو]. ... وقتی به حاج آقا نوری که اسلحه‌ای دستش بود وضعیت جنت‌آباد را توضیح دادم، ... پيله کردم و خواستم هرطور شده اسلحه‌اش رو بگیرم. عصبانی شد. من هم عصبی شدم و گفتم: ... ما که نمی‌ذاریم بلایی سر شهیدامون بیاد. شده تا صبح، با سنگ و چوب ازشون محافظت می‌کنیم. شاید فردا یکی از شماها شهید شد، دلتون می‌خواد جنازه‌هاتون رو سگ‌ها لت‌وپار کنن؟» (صص ۱۴۹-۱۵۰).

«[به دخترها] گفتم: شما که الان کاری ندارید. بیایید بریم جنت‌آباد. اونجا کلی کار ریخته. ... یک لحظه ساکت ماندند و مرا نگاه کردند. صباح گفتم: راستش من که می‌ترسم؛ یعنی ... چندشم می‌شه. ... عصبی شدم و گفتم: شما که ادعا می‌کنید برای کارکردن اینجا هستید، بیایید بریم. کار، کاره. چه فرقی می‌کنه؟ چرا بهونه می‌یارید؟ ... [انگار] بعد از [آن همه] رفت‌وآمدها، زورم فقط به دخترها رسید. بعضی از آن‌ها را متقاعد کردم و به جنت‌آباد کشاندم» (صص ۱۵۲-۱۵۱).

ششم اینکه جنازه‌ها مسیر پذیرش این مطلب را که کلم مبارزه و دفاع بر روی شانه‌های زن تراز انقلاب اسلامی قرار گیرد و این مسئولیت به وی تفویض شود، هموار می‌کنند:

«... همین‌طور که مشغول صحبت بودیم، صدای بابا را شنیدم. مرا صدا می‌کرد. ... به‌نظرم خیلی خسته می‌آمد. غم عجیبی توی چهره‌اش بود. بدون مقدمه گفت: زهرا! می‌خوام سفارشی بهت بکنم. ... با نگرانی پرسیدم: چه سفارشی؟ سرش را پایین انداخت و سکوت کرد. ... احساس کردم برای گفتن حرفش دنبال کلمه می‌گردد. ... سکوت را شکست و با لحنی پر از آرامش گفت: زهرا! ... من، خواهرها و برادرا و مادرت رو به تو می‌سپرم. ... مواظب اینا باش. ممکنه من برم دیگه نیام. بالأخره شهادت هست، اسارت هست، مجروحیت هست. ... بعد از من مسئولیت بچه‌ها به گردن توست. ... می‌خواستم بگویم ... قبول این مسئولیت سنگین خیلی برایم زود است. ... گفتم: این چه حرفیه می‌زنید؟ ... ما بعثی‌ها رو تارومار می‌کنیم. ما پیروزیم. بابا با صدای بغض‌آلودی گفت: ما



همیشه پیروزم دخترم. ... لایلا پرسید: ... چرا بابا این طوری حرف می‌زد؟ ... با بغض گفتم: داشت وصیت می‌کرد. ... دارد می‌رود شهید شود» (صص ۱۵۷-۱۵۵).
هفتم اینکه جنازه‌ها راه را به روی نام‌یافتگی یا شهرد شدن زن تراز انقلاب اسلامی و غبطه‌برانگیز بودن وی می‌گشایند:

«عصر وقتی از حیاط مسجد بیرون می‌آمدم، ... مرا صدا زد و گفت: خواهر بیا. ... تو منو نمی‌شناسی. ولی من تعریف تو رو خیلی شنیدم. می‌گن تو جنت‌آباد خیلی کار می‌کنی. خیلی شجاعی. ... می‌گن تو شهدا رو دفن می‌کنی» (ص ۱۷۱).
«ابراهیمی ... مرا که دید ... سرجایش می‌خکوب شد. سلام کرد ... و با حالت ناراحتی شهدا را نگاه کرد گفت: حالا می‌فهمم چرا خودت رو به آب و آتیش می‌زدی! ... من غبطه می‌خورم. ... به حال شما، به حال اینا. ...» (ص ۱۸۰).

استراتژی‌های مؤثر در سوژه‌شدگی زن تراز انقلاب اسلامی

مهم‌ترین استراتژی‌هایی که به راوی، به‌عنوان زن تراز انقلاب اسلامی، موقعیت سوژه‌شدگی می‌دهد، عبارت‌اند از:

الف- استراتژی ایجاد تردید در حقانیت و هویت گفتمان سنتی در نگاه به زن و زنانگی، به‌واسطه‌ی جذب دال‌های شناور در گفتمان سنتی (نظیر عفت، متانت، شرافت، مستوری، و غیره) و مفصل‌بندی آن‌ها در صورت یا هیئت گفتمان انقلابی.
در کتاب د/، جنگ و آغاز حملات هوایی عراق به ایران و کشته‌شدن تعداد بسیاری از ساکنان نواحی مرزی در جنوب کشور، بزنگاه بالیدن و سربرآوردن زنی است که حضورش در شرایط جنگی، آهسته‌آهسته از او شخصیتی می‌سازد که نه فقط دیگر نمی‌خواهد در خانه محصور بماند، بلکه برای قدم‌گذاشتن به عرصه‌ی فعالیت‌های انقلابی و دفاعی، بهای آن را می‌پردازد و در برابر سرزنش‌ها و لحن‌های معترض یا کنایه‌آمیز زنان پیرامونی‌اش و حتی، بعضاً، معانی مستتر در نگاه خیره‌ی آن‌ها که رفتار او را نوعی سرکشی از هنجارهای پذیرفته‌شده برای زنان تلقی می‌کنند، تاب می‌آورد.
برای مثال، در فصل چهارم، هنگامی که سیده زهرا، راوی خاطرات این کتاب، بعد از غیبت تقریباً طولانی از خانه، به دلیل حضور در غسلخانه‌ی جنت‌آباد و کمک‌رسانی به غسل‌ها در شست‌وشوی کشته‌شدگان حملات هوایی، آن هم بی‌اطلاع از خانواده‌اش، قصد می‌کند به خانه برگردد، نقل می‌کند که: «رفتم تو، ... قدم‌های بعدی‌ام را که برداشتم تا داخل برم، از کنار دا که گذشتم، گفتم: ... بی‌صاحب مونده! تا حالا کجا بودی؟ الان بابات شهیدت می‌کنه. ...» (همان: ۸۷).

راوی در ادامه روایت می‌کند: «روز بعد که آماده می‌شد تا به جنت‌آباد برود، دا به محض شنیدن صدای [او] با لحن خاصی که نشان از اعتراض داشت، گفت: اُقر بخیر. گفتم: دوباره می‌رم جنت‌آباد. گفت: باز برای چی می‌خوای بری جنت‌آباد؟ ... پس من چه کار کنم؟ از صبح تا حالا گذاشتی رفتی. من دست تنها موندم» (همان: ۹۰).

ب- استراتژی تغییر جهت‌گیری استدلال‌های فقهی برای جانداختن عملکرد زن انقلابی و بیرون آمدن او از وضعیت «پرده‌نشینی» و «عدم حضور اجتماعی در جامعه» (بهرامی برومند، ۱۴۰۰: ۱۱)، آن هم درحالی‌که در کتاب *دا* آشکارا شاهد آنیم که چگونه بازنمایی هویت جنسیتی، به‌مثابه ساخت معنایی، تاریخی و فرهنگی، عمدتاً شکل مذهبی دارد و نهاد روحانیت دارای تقریباً، قدرتی مستقل از حکومت است و از این رو، می‌تواند اندیشه‌های حاکم بر گفتمان سنتی را پیوسته تولید و بازتولید کند.

در کتاب *دا*، تغییر جهت‌گیری استدلال‌های فقهی درخصوص زنان کاملاً به نفع اهداف انقلابی و دفاعی صورت می‌گیرد. به نقل از راوی، درست در زمانی که *دا*، دخترش را به سبب بی‌خبرگذاشتن خانواده از دلیل غیبتش در خانه، مؤاخذه و او را تهدید می‌کند که پدرش با او برخورد تنیدی خواهد کرد، ولی پدر وقتی می‌فهمد دخترش در جنت‌آباد به کار «غسل و کفن و دفن شهدا» کمک می‌کرده، بیش از هر چیز از ترس بودن وی دچار اعجاب می‌شود و سپس در مقام تشویق دخترش می‌گوید:

«... برگشتم تا ... از توی وانت غذا بردارم. ... شنیدم یک نفر می‌گوید: خواهر برای چی شما اومدی تو خط؟ ... گفتم: خودت برای چی اومدی؟ گفت: ... اومدم بجنگم. گفتم: خب، من هم اومدم به شما غذا برسونم. گفت: خب، کسای دیگه‌ای هستن گفتم: چه فرقی می‌کنه؟ اونا هم مثل ما. گفت: منظورم اینه که ... تا وقتی برادرها هستن، خواهرها نباید بیایند اینجاها. ... گفتم: فکر نکنید فقط مردها می‌تونن کار کنند. ما هم می‌تونیم. پدرم گفته این زمان مرد و زن معنا نداره» (صص ۲۳۳-۲۳۲).

ج- استراتژی ایجاد انسداد معنایی در ارزش‌ها و هنجارهای گفتمان سنتی که پیش از این، اغلب به نفع مردان و در خدمت صورت‌بندی تمایز و برتری مردان بوده ولی گفتمان انقلابی - جهاد دفاعی آن‌ها را به نفع زنان و تمایزبخشی به زنان به خدمت می‌گیرد:

«به مردی که از شدت خستگی، بیل و کلنگ به دست روی خاک‌ها نشسته بود گفتم: کلنگ رو بدید به من. مرد با یک حالتی گفت: مگه بچه بازیه؟ شما که نمی‌تونید قبر بکنید! عصبانی شدم و گفتم: برای چی من نمی‌تونم قبر بکنم؟ شما مردها فکر کردید چون ما خانم هستیم توان و قدرت نداریم؟ کلنگ را گرفتیم و شروع کردم به



کندن زمین. کار آسانی نبود. ... از لج او یک قبر کامل کندم ولی کف دستانم بدجور می‌سوخت. ...» (ص ۱۱۹).

این انسداد معنایی در ارزش‌ها و هنجارهای گفتمان سنتی، بیشتر زنان گفتمان سنتی را در مقام پلیس این گفتمان و ناظر و مراقب نظم مردسالارانه، در مقابل زنان قرار می‌دهد و ترازشدگی زن انقلاب اسلامی، حاصل برون‌شد موفقیت‌آمیز از این انسداد است.

د- استراتژی بهره‌گیری از تن زنانه و پیوند آن با مقوله‌ی حجاب: این نحوه‌ی بهره‌گیری و پیوند نشان می‌دهد در گفتمان انقلاب اسلامی اولاً، چگونه سلطه بر بدن زن، دلالت سیاسی می‌یابد و وارد نزاع‌های سیاسی و گفتمانی می‌شود؛ ثانیاً، این گفتمان چگونه با طرد و کنارگذاری تن‌های زنانه‌ی فاقد حجاب، «دیگری»های خود را معرفی و آن‌ها را تکفیر می‌کند؛ ثالثاً، می‌خواهد به تولید و بازتولید کدام دسته از زنان پردازد و با تکریم و تقدیرشان، آن‌ها را منبع صدق و کذب گفتمانی‌اش تعیین نماید؟ رابعاً، چگونه در ورای سوژه‌کردن زنان انقلابی، همچنان به بازتولید و تداوم نظام مردسالار و سنتی اهتمام می‌ورزد.

هوا خیلی سرد بود. من هنوز همان روپوش ترکش خورده تنم بود. فقط یک بلوز آستین کوتاه از دخترهای درمانگاه گرفته بودم تا تنم از زیر مانتوی ترکش خورده معلوم نباشد. ... از شدت سرما ستون فقراتم تیر می‌کشید. ... سعی می‌کردیم توی آفتاب راه بریم. ... چون لباس دیگری نداشتم ... روپوش را که درمی‌آوردم، چادر یا لباس دا را دور خودم می‌پیچیدم تا آن مانتو شسته و خشک شود» (ص ۶۱۶).

«... من در آن هوای گرم آبادان دائم حالت آماده‌باش داشتم و با چادر و مانتو شلوار و مقنعه می‌خوابیدم. با خودم می‌گفتم: اگر قرار است شهید شوم، حجابم محفوظ بماند» (ص ۶۸۲).

دا از منظر بدنمندی، به‌رغم آنکه چندان سهم و نقش محوری در کتاب یادشده بر عهده ندارد، فقط از آن حیث که مادر راوی و درواقع، والد بدن زن تراز انقلاب اسلامی یعنی همان راوی کتاب است، چنان اهمیت پیدا می‌کند که نام کتاب به او اختصاص می‌یابد. مطالعه‌ی کتاب یادشده مؤید آن است که بدن راوی چگونه در ادامه و استمرار الگوی بدنی دا (که خود وی نیز تداوم‌بخش الگوی بدنی حضرت زینب است) شکل می‌گیرد؛ آن هم در قالب بدنی پرتلاش و چابک، لاغر و بی‌خوابی‌کشیده و طعم گرسنگی چشیده و درنهایت، بدنی که برای همیشه یادگاری از جنگ با خود دارد؛ ترکشی که در نخاع خانه کرده است.

این بند اخیر، به اقتضای مسئله‌ای که در پی تبیین آن هستیم، یعنی چگونگی سوژه‌شدگی زن تراز انقلاب اسلامی، نیازمند شرح و بسط بیشتری است. از این منظر، زن تراز انقلاب اسلامی برای اینکه به فاعل اجتماعی تبدیل شود، باید متفاوت بودن بدنش با مردان را نادیده بگیرد:

«رفتم جلو و به کسانی که دوروبر وانت آماده رفتن بودند گفتم: برادرها! دارید می‌رید خط؟ ... منم می‌تونم با شما پیام خط؟ گفتند: نمی‌شه. ... ما هستیم، نیازی به او مدن شما نیست. ... اونجا خطرناکه. ... گفتم: اگه برای من خطر داره، برای شما هم داره، چه فرقی می‌کنه؟» (ص ۲۳۰).

«[یکی از سربازها] چشمش که به من خورد، گفت: خواهر شما چرا اومدی؟ اینجا نامنه. بهم برخورد. حس کردم لحنش طلبکارانه است. گفتم: اگه نامنه شما چرا موندید؟ منم مثل شما. این را گفتم و سریع سوار وانت شدیم و راه افتادیم» (ص ۲۳۱).

«... جوان‌هایی که دوروبر وانت جمع شده بودند، ... به اعتراض گفتند: چرا این خواهر رو با خودتون آوردین اینجا؟ ... یکی گفت: نگران نباشید، اینم مثل خودمون شیره. ... گفتم: خودم خواستم پیام. مگه فقط شما باید بجنگین؟ من هم بلدم بجنگم» (صص ۳۲۹-۳۳۰).

به نظر می‌رسد، بدن زنانی که تفاوت‌های بدن مردانه و زنانه را نادیده می‌انگارند، هم‌زمان محل مصالحه‌ی دو گفتمان باشد؛ یکی، گفتمان انقلابی که می‌خواهد بدن زن را به ابژه‌ی سیاسی تبدیل کند و دیگری، گفتمان جهادی - دفاعی که در صدد است بدن زن را به ابژه‌ی دینی مبدل سازد. همچنین، بدن زن تراز انقلاب اسلامی محل منازعه‌ی دو گفتمان یادشده با گفتمان مدرن است؛ گفتمانی که مدعی است افق‌های اهدافش رهاسازی بدن زنان از زیر تیغ نگاه خیره‌ی مردان و معیارهای زیبایی‌شناسانه‌ی آنها و نیز هنجارهای سنتی و دینی است. این توضیحات روشن می‌کند چرا ما در کتاب *د* با جامعه‌ای به شدت انضباطی روبه‌رو هستیم که در آن، بدن‌ها (و به اقتضای این مقاله، بدن زنان) به نقطه‌ی تلاقی دانش و قدرت (قدرت به معنای آنچه سازنده‌ی بافت واقعیت اجتماعی است)، بدل شده‌اند؛ به این معنا که «نظارت اجتماعی و تحقق نظم» از طریق «تنظیم بدن‌ها»، آن هم به واسطه‌ی وجود «یک نظام انضباطی کارآمد و نامحسوس»، «کمتر آشکار و بیشتر پنهان»، «اما پایدار و بانفوذ»، «فراتر از قلمرو آشکار دولت یا رویه‌های رسمی حقوقی» و اغلب «به شیوه‌های درونی خودتنظیمی» صورت می‌گیرد (فیشر و پولاند، به نقل از جواهری، ۱۳۸۷: ۵۳).

غسالخانه‌ی جنت‌آباد، خاستگاه و خیزشگاه زن تراز انقلاب اسلامی در کتاب *د/*

با وام‌گیری از این ایده‌ی نظری فوکو که کنشی به نام «نگاه‌کردن»، افراد یا سوژه‌ها را به منزله‌ی یک ابژه در معرض مشاهده‌ی قدرتی قرار می‌دهد؛ قدرتی که محل تجلی‌اش اساساً همان نگاه است (بهرامی برومند، ۱۴۰۰: ۸۷)، می‌توانیم درک کنیم که قرارگرفتن اجساد مردگان در فضای غسالخانه، زیر نگاه نظارتی پیوسته‌ی راوی کتاب، سیده زهرا حسینی، چگونه اولاً، بدن‌های مرده را به ابژه‌هایی برای شناخت و مراقبت دائمی از آن‌ها مبدل می‌سازد و از این طریق، قدرت را در این فضا مرئی می‌کند؛ ثانیاً، چگونه از این فضا به نفع اعمال مدیریت، سازمان‌دهی، کنترل و تفکیک بدن‌ها از یکدیگر و در نتیجه، ایجاد انضباط بدنی بهره می‌گیرد.

مسئله‌ای به نام «دیدن» و نقش آن در برجسته‌سازی زن تراز انقلاب اسلامی در کتاب *د/*

نکته‌ی بسیار قابل‌درنگ که تاکنون از این زاویه کتاب *د/* بررسی و نقد نشده، ردّونشان پررنگ نگاه در این کتاب و نقش آن در به دام انداختن سوژه‌ها است. تمام سوژه‌هایی که راوی در این کتاب از آن‌ها روایت می‌کند، محصول «چشم قدرت» (بهرامی برومند، ۱۴۰۰: ۹۰) او است. با این ملاحظه، دیدن و دیده‌شدن و ایجاد امکان به دید آوردن همه‌چیز و همه‌کس در هر زمان و هر فضا، به‌منظور ایجاد سهولت در اعمال نظارت و کنترل چیزها و آدم‌ها را می‌توان یک مسئله‌ی جدی در کتاب *د/* تلقی کرد. ما می‌خواهیم با تحلیل چرایی مسئله‌شدگی نگاه در این کتاب، نقش و تأثیر آن در برجسته‌سازی زن تراز انقلاب اسلامی را نیز تبیین کنیم.

در کتاب *د/* همه‌ی سوژه‌ها محصول نگاه راوی و قدرت او در برسازي خودی‌ها و دیگری‌ها است؛ خودی‌ها و دیگری‌هایی که به‌نوعی خودی‌ها و دیگری‌های گفتمان انقلاب اسلامی را نیز نمایندگی می‌کنند.

با این ملاحظه، زن تراز انقلاب اسلامی، خود محصول قدرت است، نه چیزی بیرون از آن. وی حاصل کشف نگاه دیگری است که وی را رصد کرده، به او خیره شده و مرئی‌اش نموده و سپس بدن او را رام یک گفتمان مسلط به نام گفتمان انقلاب اسلامی و دلالت‌های سیاسی این گفتمان کرده است.

شهادت پدر؛ نقطه‌ی برآمدن جهادگر تبیین، به‌عنوان زن تراز انقلاب اسلامی

آن قطعه از عملکرد فراگیر قدرت و شاید بهتر باشد تأکید کنیم چشمگیرترین پاره‌ی

قدرت که راوی کتاب *دا* از آن بهره‌مند می‌شود، در پی شهادت پدرش نصیب او می‌شود. فصل نهم کتاب به چگونگی مطلع شدن سیده زهرا از خبر شهادت پدرش و سپس مواجهه‌ی او با بدن کفن‌پیچ‌شده‌ی پدرش اختصاص دارد؛ آن هم بسیار به تفصیل و جزئی‌نگارانه. در این فصل، از همان ابتدا پارادایم یا الگو و سرمشق راوی برای روایت شهادت پدرش، پارادایم عاشورایی است:

«... دلم گواهی خبر بدی را می‌داد. مطمئن بودم کسی از ما به شهادت رسیده صحنه قتلگاه و جریان‌های عاشورا در ذهنم زنده شد. حس کردم من هم با چنین صحنه‌ای مواجه می‌شوم. ...» (ص ۱۹۵).

این فصل یکی از مهم‌ترین فصول برای بررسی چگونگی برآمدن زن تراز انقلاب اسلامی است؛ زنی که مقرر است با رفتار و گفتارش، نگاه همه را به خود خیره کند و خلاف‌آمد این اصل که بودن زیر نگاه خیره‌ی دیگران به‌نوعی، بیانگر قرارداداشتن در موضع فرودست محسوب می‌شود، اتفاقاً کانونیت پیدا کند:

«... رسیدم جنت‌آباد ... یک نیروی درونی می‌گفت: «برگرد». ... می‌خواستم فرار کنم و از آن فضا دور شوم. ... اما نگاه‌های آدم‌ها یک‌دفعه به طرفم برگشت. دا هم متوجه من شد. صدای ناله‌اش بالاتر رفت. ... خیلی دلم می‌خواست کسی آنجا نبود. ... راحت و باصدا ... اشک می‌ریختم ... ولی نمی‌شد. نگاه سربازها و یکی، دو تا پاسدار و بقیه آدم‌هایی که آنجا بودند به من بود» (صص ۱۹۷-۱۹۶).

زنی که قرار است هیچ‌گاه در هم نشکند، بلکه از شکستن و درهم‌شکستن دیگران هم ممانعت کند. او «هست» صرفاً برای اینکه خوددار باشد، پایداری کند و محکم بایستد:

«... دلم نمی‌خواست رفتارم باعث تضعیف روحیه دیگران شود. حرف علی در گوشم زنگ می‌خورد: مثل مادر [حضرت] عباس باشید» (ص ۱۹۶).

«... یک لحظه به حضرت زینب فکر کردم. ... به در که رسیدم ذکر یا حسین گفتم. احساس کردم نیرویی در من جاری شد. ... تا در را باز کردم سنگینی نگاه‌های زیادی را روی خودم احساس کردم. همان لحظه زینب، سعید و حسن به طرفم دویدند. ... چند قدم جلوتر، دا ... نزدیک مسجد نشسته بود. ... نمی‌دانستم از دا مراقبت کنم یا به فکر بچه‌ها باشم. داغ دل خودم را تسکین بدهم یا نگران روحیه کسانی که آنجا بودند باشم» (صص ۲۰۷-۲۰۶).

«... از آن فامیل بزرگ هیچ‌کس برای دفن بابا نبود. ... یاد غریبی سیدالشهدا افتادم و پیکرهایی که روی زمین مانده بودند. حضرت را نه تنها تشییع نکردند، روی بدن‌های



مطهرشان تاختند و خانواده‌اش را هم به اسیری بردند. پس غریبی بابا در برابر آن غربت و مظلومیت چیزی نبود. یاد غریبی حضرت زینب ... [باعث شد] خوددار باشم ... محکم بایستم و بی تاب نشوم» (صص ۲۰۸-۲۰۷).

زن کانونی شده، نقش فرادست را نیز در اختیار دارد، از حیث آنکه هم معنای شهادت و بایسته‌های مواجهه با آن را تبیین می‌کند، هم با ملاک و معیار قراردادن الگوی زینبی مواجهه با شهادت، افراد را به خودی‌ها و غیرخودی‌های جهاد تبیین تقسیم می‌کند:

«... می‌دانستم بغض و گریه دارد [لیلا] را هم خفه می‌کند، ولی جلو من خودداری می‌کند. فکر کردم اگر من اشک بریزم، لیلا هم به تأسی من راحت گریه می‌کند؛ اما نباید این اتفاق می‌افتاد. ... گفتم: غصه نخور. جای افتخار داره بابامون شهید شده. شهادت عزت داره» (صص ۲۱۹-۲۱۸).

بخش مهمی از تلاش چنین زنی در مسیر جهاد تبیین معطوف نسل جوان است: «... بچه‌ها را که دیدم ... به طرفم دویدند. ... دورم را گرفتند [و] ... آرام و مظلومانه اشک ریختند. ... نشستم. یکی یکی شان را توی بغل گرفتم، ... و ... گفتم: ... بابا راه امام حسین رو رفته. به راه خدا رفته. بچه‌های امام حسین رو یادتون می‌یاد؟ دشمن، باباشون رو شهید کرد، خیمه‌هاشون رو آتیش زد...» (ص ۱۹۸).

ظاهراً مقرر است زن جهادگر تبیین، به لحاظ پوششی نیز پیرو الگوی زینبی باشد: «... حال خیلی بدی داشتم. به در که رسیدم، ... برای آخرین بار به بابا نگاه کردم. قبل از بیرون آمدن روسری و چادرم را مرتب کردم. دستی به صورت و چشم‌هایم کشیدم. [نمی‌خواستم] حالت چشم‌ها و صورتم نشان [دهد] پیش بابا بر من چه گذشته است» (ص ۲۰۶).

در جهاد تبیین، توصیف و تشریح بدنی که شهادت را تجربه کرده است، جایگاه حساسی دارد؛ چندان‌که به گمانم بتوان این اصطلاح را وضع کرد که بدنمندی شهادت، فصل مشبعی از جهاد تبیین را به خودش اختصاص می‌دهد.

شهادت بدنمند شده، قدرت آن را دارد که مسئولیت‌ها را تفویض کند، بر حُسن انجام آن مسئولیت‌ها نظارت داشته باشد و زندگان را از بابت آن مسئولیت‌ها، زندهار دهد، نهیب بزند و عتاب و خطاب کند:

«... [آن] لحظات، سنگینی کاری را که به عهده‌ام گذاشته بود روی شانه‌هایم حس می‌کردم. ... سرم را [از روی سینه‌اش] برداشتم و به چهره‌اش نگاه کردم. احساس کردم از اینکه من [آن] طور بی‌تابی می‌کنم ناراحت است ... می‌دانستم روحش ناظر است و

به من احاطه دارد. ... [به] خودم [گفتم]: «او درست عمل کرد که رفت. ... اگر بابا نخواهد برود، آن دیگری نخواهد برود، پس چه کسی باید دفاع کند؟ ... از بابا حلالیت خواستم و گفتم: ... سعی می‌کنم با وظیفه‌ای که روی دوشم گذاشتی، گذشته‌ها رو جبران کنم» (ص ۲۰۴).

و اما اوج کنشگری شورمندان و زینب‌وار راوی، در جایگاه زن تراز انقلاب اسلامی در این کتاب، اقدام او به دفن پدر خویش در خاک است. از اینجاست که دیگر وی به‌عنوان زینب زمان خویش لقب می‌گیرد. زیرا این اقدام به‌طور نمادین بیانگر این است که راه شهید همچنان تداوم دارد و خون او تاریخ را درمی‌نوردد و به نخستین خون به ناحق ریخته‌شده در راه احقاق حق می‌پیوندد:

«خسرو گفت: ... ماما! ... این خواهر حسینی ...، زینب زمانه. می‌دونی این با دست‌های خودش باباش رو دفن کرده. باورت می‌شه؟» (ص ۲۲۷).

«از همان روزها شخصیت حضرت زینب برایم شخصیت بزرگ و بی‌نظیری می‌آمد. وقتی علویه می‌گفت: حضرت زینب داغ عزیزانش را دید، مصائب دوران اسارت را به جان خرید و دست آخر در مقابل نماد ظلم ایستاد و گفت جز زیبایی ندیدم، او را ستایش می‌کردم» (ص ۱۹۶).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

آنچه مایل هستیم در قسمت نتیجه‌گیری بر آن تأکید و تصریح کنیم، تبیین ما از چرایی اطلاق فاجعه به روایت زینبی است. ما فاجعه‌بودگی را پیش و بیش از اینکه به محتوا و درون‌مایه‌ی این روایت و نقش آن در سمت‌وسودادن به جریان نقل و نگاشت خاطرات جنگ / دفاع مقدس نسبت دهیم، در موقتی‌بودن موقعیت و نقش زینبی و در نتیجه، کوتاه‌بودن فرصت سوژه‌شدگی زن تراز انقلاب اسلامی می‌بینیم؛ فرصتی که گویی صرفاً در بزنگاه‌های تاریخی رخ می‌دهد. در این بزنگاه‌ها، چنان‌که گفته شد، شاهد مفصل‌بندی مسالمت‌آمیز آموزه‌های سه‌گفتمان سنتی، انقلابی و مدرن، به نفع برآمدن سوژه‌ی فراجنسیتی مجاهد مسلمان هستیم. سیده زهرا، نمونه‌ای از تولد موفق همان سوژه‌ی فراجنسیتی است که پس از جنگ، خبری و اثری از وی نیست تا اینکه پس از بیست‌سال، بار دیگر میدان می‌یابد که به‌واسطه‌ی روایت خاطراتش از جنگ خرمشهر در موقعیت سوژه‌شدگی قرار گیرد؛ زیرا به گفته‌ی خودش، در این فاصله‌ی زمانی، «شرایط به‌گونه‌ای پیش رفت که همه‌ی آن‌هایی که برای حفظ و صیانت از این آب‌و‌خاک و نظام مقدس



جمهوری اسلامی از همه‌چیز خود گذشتند، متهم به جنگ‌طلبی شدند ... [و ایشان] مصمم [می‌شود] از دفاع مقدس دفاع کند»^(۳) (مقدمه، ص ۱۱).

در مقاله‌ی حاضر کوشیده‌ایم نشان دهیم فاجعه‌ی واقعی در اشکال متعدد برهم‌نهادگی آموزه‌های سه‌گانه سستی و انقلابی و مدرن است که گاه با ارزش‌آفرینی درباره‌ی حضور فعال زنان در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی آن‌ها را به میدان می‌آورد و گاه با ارزش‌آفرینی درباره‌ی پناه امن سنت‌ها برای زنان و مجاب‌کردن آن‌ها به اینکه سهمشان از کنشگری اجتماعی، زاییدن شیران نر باشد، آن‌ها را از حضور در صحنه‌ی سیاست بازمی‌دارد.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که فرایند سوژه‌شدگی زن تراز انقلاب اسلامی در کتاب *د*، از خلال بازنمایی بدن‌هایی تحقق می‌یابد که به تدریج و در سایه انضباط دینی، جنگی و فرهنگی، هویتی متفاوت از بدن‌های زنانه‌ی متعارف به خود می‌گیرند. بدن راوی - که در آغاز دختری نوجوان، ترسان و ناپخته است - در تعامل مکرر با مرگ، مسئولیت و حجاب، به بدنی «فراجنسیتی» تبدیل می‌شود؛ بدنی که دیگر حامل خصایص بیولوژیک زنانه نیست، بلکه حامل معنای مقاومت، اطاعت و مجاهده است.

این بدن، از طریق گفتمان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، به تدریج آموزش می‌بیند، منضبط می‌شود و به ابزاری برای بازنمایی نظم و هویت انقلابی بدل می‌گردد. راوی با پذیرش انضباط بدنی - اعم از خویش‌داری در خوردن و خوابیدن، مراقبت شدید از پوشش حتی در اوج جنگ، مواجهه بی‌پروا با جنازه‌ها و اطاعت از ارزش‌های دینی - خود را از بدن زنانه‌ی منفعل به سوژه‌ای فعال و دارای قدرت تبدیل می‌کند. این تغییر نه فقط در کنش‌های بیرونی، بلکه در نظم درونی بدن نیز مشهود است؛ جایی که بدن دیگر نه صرفاً جسم، بلکه «متن»ی است برای خوانش گفتمان انقلابی.

هم‌زمان، بدن‌های دیگر (مانند جنازه‌های شهدا) نیز در این متن نقش محوری ایفا می‌کنند. این بدن‌ها نه تنها نشانگان خشونت و مرگ‌اند، بلکه به واسطه حضور مستمرشان در تجربه زیسته راوی، به ابزارهای تربیتی و نمادین برای انتقال ارزش‌های انقلابی تبدیل می‌شوند. تعامل با این اجساد موجب تربیت احساسی و انضباط اخلاقی راوی شده و در تثبیت موقعیت او به‌عنوان زن تراز انقلاب اسلامی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

به این ترتیب، بدن در کتاب *د* به ساحت قدرت وارد می‌شود: هم موضوع قدرت است و هم وسیله‌ی اعمال آن؛ هم ابژه‌ی انضباط است و هم حامل معنای مقاومت. این بدن انضباط‌یافته، نه تنها در خدمت روایت جنگ قرار دارد، بلکه خود تبدیل به روایت می‌شود: روایتی از قدرت، اطاعت، پایداری و دگرگونی سوژه زن مسلمان انقلابی.

در جمع‌بندی نهایی این پژوهش، روشن شد که روایت سیده زهرا حسینی در کتاب *دا*، نه تنها بازتابی از تجربه‌ای فردی در بطن جنگ، بلکه تجسم تدریجی ساخت‌یافتگی نوعی زن تراز انقلاب اسلامی است؛ زنی که بدن او نه یک پدیده صرفاً زیستی، بلکه بستری برای اعمال قدرت، انضباط و هویت‌یابی اجتماعی است. تحلیل کتاب نشان داد که انضباط بدنی در دو سطح عمل می‌کند: از یک‌سو، راوی در سطح فردی، از رهگذر تماس مستقیم با بدن‌های متلاشی، آموزش‌ندیده ولی کنشگرانه، بدن خویش را به فضایی برای پذیرش مسئولیت، مقاومت و ایفای نقش اجتماعی تبدیل می‌کند. از سوی دیگر، در سطح گفتمانی، نهادهای دینی، نظامی و حتی پزشکی، با بازتعریف بدن زن، آن را در قالب زن مجاهد، مطیع و فراجنسیتی بازتولید می‌کنند. بدن‌هایی که در متن روایت ظاهر می‌شوند؛ اعم از جنازه‌ها، بدن راوی یا بدن‌های زنان اطراف او؛ همگی تبدیل به بدن‌های سیاسی می‌شوند: حاملان معنا، نشانه‌های قدرت و میدانی برای تمایزگذاری‌های ارزشی میان «زن سستی»، «زن مدرن» و «زن انقلابی». بدین ترتیب، بدن از یک واقعیت منفعل به یک نیروی فعال تاریخی بدل می‌شود که نه تنها راوی را از حاشیه به مرکز می‌آورد، بلکه خود ابزار روایی گفتمان انقلابی می‌گردد. در نهایت، مقاله نشان داد که انضباط بدنی، آن‌گونه که فوکو مطرح می‌سازد، در بستر گفتمان انقلاب اسلامی به بازتعریف سوژه‌ی زن انجامیده و زن تراز انقلاب اسلامی را نه به واسطه حذف زنانگی‌اش، بلکه از طریق بازمهندسی بدنش در نسبت با جهاد، شهادت و پوشش، به یک سوژه‌ی فرهنگی - سیاسی تمام‌عیار بدل کرده است.

یادداشت‌ها

- ۱- این سخن، با ایده‌ی نظری «فرایند اجتماعی شدن بدن» که سفیری و گل‌بهراری (۱۳۹۲) به آن پرداخته‌اند و نیز با آنچه رضایی و همکاران (۱۳۸۹) بر آن تمرکز کرده و نشان داده‌اند که بدن محصول فرهنگی نظم و ترتیبات اجتماعی و تاریخی و تابعی از تغییرات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی است، همسویی دارد.
- ۲- برای مثال، می‌توان به مقالاتی اشاره کرد که با موضوع مدیریت بدن نوشته شده‌اند و رابطه‌ی آن‌ها را با پذیرش اجتماعی بدن (امامی غفاری و همکاران، ۱۳۹۴)، سرمایه‌ی فرهنگی (ابراهیمی و ضیاءپور، ۱۳۹۱)؛ حیدرخانی و همکاران، ۱۳۹۲؛ سفیری و گل‌بهراری، ۱۳۹۲؛ سلطانی بهرام و همکاران، ۱۳۹۱)، عوامل اجتماعی - فرهنگی (احمدی و همکاران، ۱۳۹۵؛ بابایی‌فرد و همکاران، ۱۳۹۵)، عوامل اجتماعی (رضایی و همکاران، ۱۳۸۹؛ ضیاءپور و باقریان جلودار، ۱۳۹۲؛ میرزایی و همکاران، ۱۳۹۲)، جهانی‌شدن فرهنگی (خواججه‌نوری و پرنیان، ۱۳۹۳)، اینستاگرام (اکبرزاده

جهرمی و همکاران، ۱۳۹۸)، عوامل فردی (براتلو و خودی، ۱۳۹۴)، خودپنداره و عزت‌نفس و عوامل دموگرافیک (بنی‌فاطمه و همکاران، ۱۳۹۹)، تبلیغات بازرگانی (پاکدهی و مرادیان، ۱۳۹۵)، مصرف رسانه‌های جمعی (قادرزاده و همکاران، ۱۳۹۱)، مصرف تلویزیون‌های ماهواره‌ای (مهدی‌زاده و رضایی، ۱۳۹۳)، سبک زندگی (رضایی و همکاران، ۱۳۸۹؛ علمی و همکاران، ۱۳۸۹) و با مقبولیت اجتماعی (شکریبگی و امیری، ۱۳۹۰) بررسی کرده‌اند.

۳- ما در کتاب در دست نگارش خود با عنوان *دا چگونه دا شد؟ سعی کرده‌ایم نشان دهیم موضوعیت داشتن و ضرورت دفاع از دفاع، به‌ویژه از دهه‌ی هشتاد به این‌سو، چگونه مجدداً موجب سوژه‌شدگی زن تراز انقلاب اسلامی شد.*

منابع

- آزاد ارمکی، تقی؛ چاوشیان، حسن (۱۳۸۱). «بدن به‌مثابه رسانه هویت»، *مجله‌ی جامعه‌شناسی ایران*. دوره‌ی ۴. شماره ۴: ۵۷-۷۵.
- آزاد ارمکی، تقی؛ غراب، ناصرالدین (۱۳۸۸). «جایگاه بدن در دین»، *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*. سال ششم. شماره ۱۸.
- ابادری، یوسف؛ حمیدی، نفیسه (۱۳۸۷). «جامعه‌شناسی بدن و پاره‌ای مناقشات»، *پژوهش زنان*. دوره‌ی ششم. پیاپی ۲۳. شماره ۴: ۱۶۰-۱۲۷.
- ابراهیمی، قربانعلی؛ ضیاءپور، آرش (۱۳۹۱). «بررسی جامعه‌شناختی تأثیر سرمایه‌ی فرهنگی بر مدیریت بدن (مطالعه‌ی موردی جوانان شهر گیلان غرب)»، *جامعه‌شناسی کاربردی*. دوره‌ی ۲۳. شماره ۱: ۱۴۸-۱۲۵.
- احمدزاده، محمدا میر (۳۹۹). «چرخش از بدن به‌مثابه امر الهیاتی به‌سوی رویکرد فرهنگی - اجتماعی به آن (مطالعه‌ای در باب درآمدی بر تاریخ فرهنگی بدن در ایران)»، *پژوهشنامه‌ی انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال بیستم. شماره ۷: ۲۵۴-۲۳۲.
- احمدی، عزت‌الله؛ عدلی‌پور، صمد؛ افشار، سیمین و بنیاد، لیلی (۱۳۹۵). «تیین جامعه‌شناختی مدیریت بدن و ارتباط آن با عوامل اجتماعی - فرهنگی در میان دختران و زنان شهر تبریز»، *پژوهشنامه‌ی زنان*. سال هفتم. شماره ۱: ۵۰-۲۹.
- اخلاصی، ابراهیم؛ رستگار، یاسر؛ راسخی، زهرا (۱۳۹۸). «فراتحلیل مطالعات ناظر به برساخت اجتماعی بدن در جامعه‌ی ایرانی (مورد کاوش: مقالات علمی - پژوهشی داخلی ۱۳۹۵ - ۱۳۸۶)»، *جامعه‌پژوهی فرهنگی*. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال دهم. شماره ۳: ۲۵-۱.
- اکبرزاده جهرمی، سیدجمال‌الدین؛ رضوی‌زاده، سیدنورالدین؛ شیخی، محدثه (۱۳۹۸). «نقش اینستاگرام در مدیریت بدن زنان؛ مطالعه موردی زنان مناطق یک و بیست تهران»، *فصلنامه مطالعات رسانه‌های نوین*. سال پنجم. شماره ۲۰: ۳۷-۷۹.
- امامی غفاری، مهدیه؛ ملکی، امیر؛ زاهدی، محمدجواد (۱۳۹۴). «تصور از بدن و پذیرش اجتماعی آن»، *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*. دوره‌ی ۴. پیاپی ۱۶. شماره ۴: ۵۹۱-۵۷۱.
- بابایی‌فرد، اسدالله؛ منصوریان راوندی، فاطمه؛ ذوالفقاری، نفیسه (۱۳۹۵). «عوامل اجتماعی - فرهنگی مؤثر در مدیریت بدن زنان شهر کاشان»، *فصلنامه‌ی شورای فرهنگی اجتماعی زنان و خانواده*. سال هجدهم. شماره

۷۱: ۸۳-۵۹

- براتلو، فاطمه؛ خودی، مرجان (۱۳۹۴). «عوامل مؤثر فردی بر نگرش زنان به مدیریت بدن»، *مجله‌ی مدیریت فرهنگی*. سال نهم. شماره ۲۸: ۱۲۳-۱۱۳.
- بنی فاطمه، حسین؛ معینیان، نرمینه؛ علیزاده اقدم، محمدباقر و عباس‌زاده، محمد (۱۳۹۹). «بررسی رابطه‌ی خودپنداره، عزت‌نفس و عوامل دموگرافیک با کنترل وزن؛ مدیریت بدن در پرتو دیدگاه‌های مبتنی بر آموزش الگوهای فرهنگ مصرف (مطالعه‌ی موردی: دانشجویان دختر دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز)»، *آموزش و ارزیابی*. سال سیزدهم. شماره ۵۱: ۱۶۲-۱۳۳.
- بهرامی برومند، مرضیه (۱۴۰۰). *از زنان پرده‌نشین تا بدن‌های رام*. چاپ دوم. تهران: نشر لوگوس.
- پاکدهی، علیرضا حسینی؛ مرادیان، یعقوب (۱۳۹۵). «تأثیر تبلیغات بازرگانی بر نگرش به مدیریت بدن (مطالعه‌ی موردی: شهروندان بالای هجده سال کرمانشاه)»، *مطالعات میان‌فرهنگی*، دوره ۱۱. شماره ۲۹: ۱۴۲-۱۱۳.
- ترنر، برایان. اس (۱۳۹۲). *بدن و جامعه*. سایت انسان‌شناسی و فرهنگ.
- جمشیدی، فرانک؛ آتشی‌پور، مرضیه (۱۴۰۲). *ناخودآگاه متن در گفتمان پژوهشی ادبیات پایداری، با تأکید بر پایان‌نامه‌ها و مقاله‌های علمی پژوهشی درباره کتاب دا*. تهران: سوره‌ی مهر.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱). *هویت اجتماعی*. ترجمه‌ی تورج یاراحمدی. تهران: نشر شیرازه.
- جواهری، فاطمه (۱۳۸۷). «بدن و دلالت‌های فرهنگی - اجتماعی»، *فصلنامه‌ی نامه‌ی پژوهش فرهنگی*. سال نهم. شماره ۱. بهار ۱۳۸۷: ۸۰-۳۷.
- جهان‌پرور، طاهره؛ طاها عشایری (۱۴۰۰). «فراتحلیل گرایش جامعه‌ی ایرانی به مدیریت بدن»، *فصلنامه‌ی تغییرات اجتماعی - فرهنگی*. سال هجدهم. شماره ۶۹: ۸۸-۴۹.
- حسینی، سیده اعظم (۱۳۸۷). *دا (خاطرات سیده زهرا حسینی)*. تهران: سوره‌ی مهر.
- حیدرخانی، هاییل؛ حاجی آقایی، لیلا؛ رحمانی، غلامعباس (۱۳۹۲). «رابطه‌ی ابعاد سرمایه‌ی فرهنگی و مدیریت بدن در زنان»، *زن و فرهنگ*. سال پنجم. شماره ۱۸: ۶۹-۵۵.
- خواجه‌نوری، بیژن؛ پرنیان، لیلا (۱۳۹۳). «مطالعه‌ی ارتباط بین جهانی‌شدن فرهنگی و مدیریت بدن». *جامعه‌شناسی کاربردی*. سال بیست‌وپنجم. پیاپی ۵۵: شماره ۳: ۱۸۰-۱۶۳.
- خواجه‌نوری، بیژن؛ مقدس، علی‌اصغر (۱۳۸۸). «رابطه‌ی بین تصور از بدن و فرایند جهانی‌شدن»، *جامعه‌شناسی کاربردی*. دوره ۲۰. شماره ۱: ۲۴-۱.
- ذکایی، محمدسعید (۱۳۸۷). *جامعه‌شناسی جوانان*. تهران: آگه.
- ذکایی، محمدسعید؛ امن‌پور، مریم (۱۳۹۲). *درآمدی بر تاریخ فرهنگی بدن در ایران*. تهران: نشر تیسرا.
- رضایی، احمد؛ اینانلو، مینا؛ فکری، محمد (۱۳۸۹). «مدیریت بدن و ارتباط آن با عوامل اجتماعی»، *شورای فرهنگی اجتماعی زنان*. سال دوازدهم. شماره ۴۷: ۱۷۰-۱۴۱.
- سفیری، خدیجه؛ گلپهاری، ندا (۱۳۹۲). «رابطه‌ی بین سرمایه‌ی فرهنگی و مدیریت بدن»، *مطالعات جامعه‌شناختی علمی پژوهشی*. دوره ۲۰. شماره ۱: ۶۵-۳۹.
- سلطانی بهرام، سعید؛ علیزاده اقدم؛ محمدباقر، کوهی، کمال (۱۳۹۱). «ارتباط سرمایه فرهنگی با مدیریت بدن در میان دانشجویان دانشگاه تبریز»، *فصلنامه علمی - پژوهشی رفاه اجتماعی*. سال دوازدهم. شماره ۴۷: ۲۰۵-۱۸۱.
- شکرپیگی، عالیبه؛ امیری، امیر (۱۳۹۰). «مدیریت بدن و مقبولیت اجتماعی (مطالعه‌ی موردی: دانشجویان دختر و پسر دانشگاه آزاد اسلامی و پیام‌نور زنجان)»، *مطالعات جوانان*. سال دوم. شماره ۳: ۱۰۸-۸۵.
- شیخ‌الاسلام‌زاده، زهرا (۱۴۰۲). *سوژه‌ی زن مبارز و تناقضات نقشی در جریان انقلاب اسلامی*. تهران:



- پژوهش‌کده‌ی فرهنگ و هنر اسلامی.
- ضیاپور، آرش؛ باقریان جلودار، مصطفی (۱۳۹۲). «عوامل اجتماعی مؤثر بر مدیریت بدن در میان جوانان گیلان غرب»، *جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران*. سال دوم. شماره ۵: ۱۰۸-۷۹.
 - عباس‌زاده، محمد؛ اقدسی علمداری، فرانک؛ کوهی، کمال؛ سعادت، موسی (۱۳۹۲). «تأثیر سرمایه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سلامت روانی بر مدیریت بدن زنان شهر تبریز»، *مجله‌ی علوم اجتماعی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی فردوسی مشهد*. سال دهم. شماره ۲: ۱۹۷-۲۲۳.
 - علمی، محمود؛ صباغ، صمد؛ افتخاری، سروه (۱۳۸۹). «تعیین رابطه بین ابعاد سبک زندگی و مدیریت بدن در میان دانشجویان دختر دانشگاه آزاد اسلامی بوکان»، *مطالعات جامعه‌شناسی*. سال دوم. شماره ۷: ۲۳-۴۰.
 - علی‌خانی، اسماعیل (۱۳۹۹). «بدن در سبک زندگی دینی و سکولار»، *علوم حرکتی و رفتاری*. سال دوم. شماره ۳: ۴۹-۶۶.
 - فاضلی، محمد (۱۳۸۲). *مصرف و سبک زندگی*. قم: انتشارات صبح صادق.
 - فوکو، میشل (۱۳۷۸). *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*. ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشر نی.
 - ---- (۱۳۷۸). *نظم گفتار*. ترجمه‌ی باقر پرهام. تهران: آگاه.
 - قادرزاده، امید؛ قادرزاده، هیرش؛ حسین‌پناه، حسین (۱۳۹۱). «تأثیر مصرف رسانه‌های جمعی بر مدیریت بدن زنان»، *فصلنامه علمی - پژوهشی زن و جامعه*. دوره ۳. شماره ۱۱: ۱۵۴-۱۲۵.
 - لو بروتون، داوید (۱۳۹۲). *جامعه‌شناسی بدن*. ترجمه‌ی ناصر فکوهی. تهران: نشر ثالث.
 - مهدی‌زاده، شراره؛ رضایی، فاطمه (۱۳۹۳). «نقش متغیرهای میانجی در تأثیرگذاری تلویزیون‌های ماهواره‌ای بر مدیریت بدن دختران و زنان جوان»، *توسعه‌ی اجتماعی - فرهنگی*. دوره‌ی ۳. شماره ۲: ۱۸۵-۲۰۵.
 - میرزایی، سیدمحمد؛ زنجانی، حبیب‌الله؛ قربانعلی‌پور، سحر (۱۳۹۲). «بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر گرایش زنان به مدیریت بدن در طی سه دهه‌ی اخیر (مطالعه‌ی موردی: اضافه‌وزن و چاقی در کرج)»، *مطالعات توسعه‌ی اجتماعی*. سال پنجم. شماره ۴ (پیاپی ۲۰): ۹۹-۱۱۴.
 - Turner, Bryan S. (1994). *Regulating Bodies, Essay in Medical Sociology*. London: Routledge.
 - Turner, Bryan S. and Samson Colin (1995). *Medical Power and Social*.
 - Narrative of the subjection of women during the Islamic revolution in the mirror of physical discipline, with an emphasis on the Da
 - Embodiment, sociology of the body, physical discipline, Foucault, the equal woman of the Islamic Revolution, " . Da "